

سر مقاله خداحافظي شهروند امروز بعد از توقيف : چرا ايران اواما ندارد؟

محمد قوچاني :گرچه رئيس‌جمهوري اسلامي ايران پيش‌بيني کرده بود که نمي‌گذارند باراك حسين اواما رئيس‌جمهوري آمريکا شود اما سرانجام اين سپاه آفريقايي - آمريکايي رئيس‌جمهور شد .
از امروز اصول‌گرايان ايران سعي خواهند کرد انتخابات 2008 آمريکا را بيش از آن که پيروي اواما بنامند شکست بوش بخوانند و اصلاح‌طلبان ايران تلاش خواهند کرد با به فال‌نيك گرفتن تقارن اصلاح‌طلبان و دموکرات‌ها ندا دردهند که دوره نومحافظه‌کاران پايان يافته و عصر ليبرال‌ها آغاز شده است و لابد چون يك ليبرال‌دموکرات مسيحي در آمريکا به قدرت رسیده اکنون نوبت يك ليبرال دموکرات اسلامي است که در ايران به دولت برسد.

1. اما هنوز جاي اين پرسش وجود دارد و کسي بدان پاسخ نمي‌گويد و براي تحقق پاسخ آن تلاش نمي‌کند که اواماي ايران کيست؟ پرسشي که در آغاز سال 1387 در سالنامه شهروند امروز طرح کرديم و با چراغ گرد شهر گشتيم و اوامايي نيافتيم. اما اول ببينيم که اين اواما کيست؟

باراك اواما سياستمدار است. نه مانند ال‌گور روشن‌فکر است و نه مانند جان‌کري ژنرال بازنشسته. سياستمداري در ذات خود جاه‌طلبي است. تلاش براي کسب قدرت و سيادت و سروري بر دولت و ملت. اواما به اين معنا سياستمدار است. ادعاي روشن‌فکري ندارد. گرچه تحصيل کرده و دانش‌آموخته و دانشگاهي است اما اهل برج عاج‌نشيني و گوشه‌نشيني نيست. قدرت را خوار نمي‌دارد و از صفات رذيله بشري نمي‌شمارد.

2. باراك اواما جوان است. قوه‌اي که در پيوند با سياستمداري او توانمندش مي‌کند. اودر حالي که هنوز به پنجاه سالگي نرسیده است رئيس يك دولت و ملت با ثروت و قدرت شده است و هيچ از اينکه او را بي‌تجربه و بي‌سابقه بخوانند نمي‌هراسد. اواما از اين توان برخوردار است که نقاط ضعفش را به نقاط قوت تبديل کند. بي‌تجربگي اواما به او جايگاه مردي بدون گذشته را مي‌دهد که شوق آزمودنش را در انسان برمي‌انگيزد. در عين‌حال اواما آن اندازه فروتن يا باهوش است که با انتخاب دموکراتي پير و محافظه‌کار چون جو بايدن به مخاطبانش اطمينان دهد که جواني مشورت‌پذير است.

3. باراك اواما سپاه است. اما نه چون عاليجاه محمد يا مالکوم ايكس که از سپاه بودن ايدئولوژي ساختند بلکه همانند يك مارتين لوترکينگ ديگر که سپاه بودن را به فضيلتي اخلاقي تبديل کرد. اواما به گونه‌اي رفتار مي‌کند که گويي اصلاً سپاه نيست و اگر کسي سپاهي‌اش را به يادش آورد خود شرمسار شود. او آن قدر آمريکايي است که آفريقايي هم هست و آن قدر سپاه است که انسان هم هست. اواما زيرکانه از رنگ خود به عنوان نماد تفاوتش استفاده مي‌کند؛ بدون آن‌که آن را به رخ کسي بکشد. شايد بسياري از راي‌دهندگان به اواما تنها به اين دليل به او راي دادند که خواستار تنوع بودند و نه حتي تغيير. اواما رسماً و صراحتاً بامزه است؛ جوان و لاغر و ليبرال و سپاه و سخور و پروتستان و مگر اين همه چيزهاي جذاب چند بار در طول تاريخ در يك فرد گردهم مي‌آيند؟

4. باراك اوباما سخنور است. بلند و رسا و روشن سخن مي‌گويد. در پناه ابهام‌هاي روشنفكرانه يا فريب‌هاي عوامانه سخن نمي‌گويد. درباره عراق، افغانستان، ماليات، مذهب، اسرائيل و فلسطين صريح حرف مي‌زند. حرف‌هايش درباره اصول دموكراسي، ضرورت آزادي، فلسفه عدالت اجتماعي، نجات جهان، اهميت گفت‌وگو و كلياتي از اين دست نيست. بلند و كشدار سخن نمي‌گويد. فقط خاطره نمي‌گويد. در گذشته نمي‌ماند. به آينده اشاره مي‌كند. از عبارات مطمئن استفاده نمي‌كند. عوامانه و بي‌ادبانه حرف نمي‌زند.

5. باراك اوباما باگذشت است. سياستمداري به او آموخته است كه كينه‌اي به دل نگیرد يا اگر به دل گرفت به رو نياورد. رقابت‌هاي خشمگين هيلاري كلينتون با او را به ياد داريد؟ حرف‌هاي زننده جو بايدن (معاون اولش) را فراموش نكرده‌ايد؟ اوباما همه اينها را از ياد برده است و آنها نيز از لحظه‌اي كه دريافتند ستاره باراك درخشیده است ذره‌اي از ياري او خودداري نكردند. اوباما نيز هرگز به ياد آنان نياورد كه روزي مقابل هم بوده‌اند. ويژگي‌هاي شخصي اوباما اما بيش از آن كه در زمره فضائل اخلاقي او قرار گيرد برخاسته از موقعيت سياسي اوست. حداقل پنج ويژگي فوق ريشه در نظم سياسي آمريكا دارد:

- باراك اوباما اولين نطق پيروي خود را در شيكاگو بيان كرد به نشانه آن‌كه سياست‌ورزي خود را از اين شهر شروع كرد و با اين اداي دين در واقع از نظمي تجليل كرد كه به او امكان سياست‌ورزي را داده است. در واقع جامعه آمريكا جامعه‌اي است كه در آن امكان سياست‌ورزي وجود دارد. حتي اگر سياه باشيد مي‌توانيد در يكي از دو حزب بزرگ ايالات متحده عضو شويد و اکنون با پيروي افراي مانند اوباما اميدوار باشيد كه روزي مرد يا زن بزرگي خواهيد شد.

شايد گفته شود محدوديت انتخاب از ميان دو حزب خود نوعي انحصار سياسي است اما ضمن پذيرش اين نقد بايد گفت مگر چه نوع نظم سياسي ديگري مي‌توان تصور كرد كه هم ثبات داشته باشد و هم تحول؟

مگر در ايران بدون نزديكي به يكي از دو جناح اصول‌گرا و اصلاح‌طلب مي‌توان به قدرت رسيد؟ و اصولاً اگر امكان انتخاب‌هاي متنوعي وجود داشته باشد مگر جز هرج‌ومرج مي‌توان نظامي را تصور كرد؟

- واقعيت اين است كه باراك اوباما هم يكي از نخبگان سياسي وابسته به نظام سياسي آمريكا است كه اصول فكري و اجتماعي حاكم بر آن را رعايت مي‌كند و به اصطلاح ايراني «خودي» نظام آمريكا محسوب مي‌شود و از لابي‌ها و نخبگان حاكم متأثر است.

اما اين نظم سياسي نه در اثر اعمال زور يا برنامه‌ريزي مركزي كه به صورت طبيعي و تاريخي به وجود آمده است. همان‌طور كه دست‌هاي پنهان بازار، اقتصاد را تنظيم مي‌كنند دست‌هاي پنهان آزادي، سياست را تنظيم مي‌كند. پيدايش، چيرگي و رشد دو حزب عمده آمريكا ناشي از رانت قدرت و دولت نيست. محصول يك تاريخچه طولاني از نزاع‌هاي تاريخي است كه به شكل نظام حزبي و انتخاباتي خود را نشان داده است.

- تاريخ آمريكا تاريخ تبعيض نژادي است. اگر پيامبر اسلام در عصر جاهليت عرب بلال سياه حبشي را سخنگوي اسلام قرار داد در آمريكاي مدرن قرن هجدهم برده‌داري و سياه‌كشي رسم زمانه بود. اما توسعه سياسي در اين کشور آمريكايي‌ها را ناگزير از آن كرد كه سيادت سياهان را بپذيرند در حالي‌كه ما كه پيرو مذهب و سنت رسول رحمت هستيم حتي اگر امكان راي دادن در ايالات متحده آمريكا را داشتيم احتمالاً به مك‌كين راي مي‌داديم و در ايران بعيد است حاضر باشيم روزي به هم‌ميهنان سياه‌چرده جنوبي خود راي دهيم؛ نظم اجتماعي آمريكا به هر انساني اين امكان را مي‌دهد كه از اقليت (نژادي، فكري، سياسي) به اكثريت تبديل شود.

● آیا در ایالات متحده آمریکا نهاد نظارتی مانند شورای نگهبان وجود ندارد؟ تأملی در این انتخابات نشان می‌دهد انتخابات آمریکا تحت نظارت دقیقی فراتر از شورای نگهبان قرار دارد:

الف - برای نامزدی هر فرد باید از صافی حزبی سختی عبور کند که در آن اعتقاد به مبانی فکری و اجتماعی نظم آمریکایی مانند سرمایه‌داری، فردگرایی، جمهوریخواهی و... در آزمون‌هایی روشن از نامزدها طلب می‌شود اما به‌جای چند ناظر محدود یک جمعیت بزرگ درباره نامزدها داوری می‌کنند. البته این امکان وجود دارد که فردی با اعتقادی متفاوت از این صافی عبور کند و حتی نامزد انتخابات شود مانند لیبرترین‌ها و سوسیالیست‌ها که در انتخابات اخیر نیز نامزد داشتند اما همان نظم طبیعی و نه نهادی حکومتی آنان را به حاشیه می‌راند .

ب - به هنگام مبارزه انتخاباتی جمع‌آوری اعانه و پول باید تحت ضابطه مشخصی انجام گیرد. سقف جذب کمک مالی روشن است و گرچه کلاه‌های حقوقی برای گریز از قانون وجود دارد اما در این انتخابات (برخلاف انتخابات ایران) حتی تعداد خانه‌ها و اتومبیل‌های شخصی اواما و مک‌کین در رسانه‌ها افشا و اعلام شد .

ج - وجود رسانه‌های قدرتمند در جامعه آمریکا در همین انتخابات اخیر سبب شد رای‌دهندگان درباره خانواده، شخصیت، اخلاق و ضعف و قوت اواما و مک‌کین اطلاعات کافی بدست آورند و با فساد اخلاقی دختر سارا پالین، سوءاستفاده او از موقعیت شغلی‌اش، جفای اواما در حق برادرش، ثروت همسر دوم مک‌کین و مواضع عمه اواما آشنا شویم. همین رسانه‌ها بودند که قبلاً دروغ و فساد بیل کلینتون را فاش کرده بودند.

د - انتخابات آمریکا هنوز یک روز را از سر نگذرانده بود که نتایجش روشن شد. شبکه‌های تلویزیونی و اینترنتی CNN و BBC و یورونیوز هر نیم ساعت میزان آرای شمارش شده، درصد مرد و زن رای‌دهنده، جوان و پیر رای‌دهنده و... را به‌صورت مستقیم و زنده برای همه جهان مخابره و پخش می‌کردند و حتی اگر باراک اواما شب چهارشنبه سیر به خواب اصحاب کهف می‌رفت هم حضار جهان بیدار بودند و سیر رای او را می‌دیدند .

بدین‌ترتیب نهادهای مدنی و سیاسی مانند حزب و رسانه در ایالات متحده همان کاری را انجام می‌دهند که از نظر قانون در ایران برعهده شورای نگهبان نهاده شده است . از آمیزش این نظم خودجوش و خلاقیت‌های فردی است که فردی مانند باراک اواما در آمریکا به قدرت می‌رسد. نظم سیاسی زمینه ورود اواما را فراهم می‌کند اما در نهایت این اوست که باید بقای خود را در این صحنه رقم زند. باراک اواما ظاهراً آن روی سکه جورج بوش است و اصولاً مهم‌ترین علت پیروزی او کارنامه بوش است اما اجازه دهید که بگویم اتفاقاً اواما همان نقشی را در حزب دموکرات بر دوش خواهد گرفت که بوش در حزب جمهوریخواه ایفا می‌کرد.

جورج بوش از نگاه نومحافظه‌کاران مهمترین رئیس‌جمهوری ایالات متحده آمریکا در نیم قرن اخیر است. او گفتمان تازه‌ای را در جمهوریخواهان ایجاد کرد که در آغاز به نظر می‌رسد نوعی

تجدید نظر طلبی چپ‌روانه است. بوش محوریت گفت‌وگو با جمهوریخواهان را از نفت به دموکراسی تغییر داد هرچند زیر این شعار دموکراسی مطالبات نفتی به چشم می‌آمد و دم خروس معلوم بود. اینگونه شد که جمهوریخواهان طرفدار حکومت‌های مرتجع اما ثروتمند به دنبال دموکراسی‌سازی رفتند و شعار دموکرات‌ها را مصادره کردند.

بارک اوباما گرچه در همان گام اول و نطق اول اعلام کرده که قصد دارد سربازان آمریکا را از عراق بیرون بکشد اما چاره‌ای جز برخورد مدبرانه با میراث بوش ندارد با این تفاوت که گفت‌وگو مبارزه با نقض حقوق بشر را جایگزین گفت‌وگو مبارزه با سلاح هسته‌ای می‌کند. آمریکایی‌ها اولین تجربه دخالت‌های نظامی را در دوره بیل کلینتون دموکرات طی کردند که در بوسنی به نفع حقوق مسلمان‌ها دخالت کرد، راهی که بارک اوباما نیز ادامه خواهد داد.

ایالات متحده آمریکا در نیم قرن اخیر بزرگترین نیروی خارجی مداخله‌کننده در اوضاع داخلی ایران و پس از پیروزی انقلاب اسلامی و تسخیر سفارت آمریکا در تهران مهمترین دشمن جمهوری اسلامی بوده است. اما این بدان معنا نیست که نباید از حریف خود بیاموزیم. این آموزه‌ها می‌تواند از منظر اعتقاد به نظام جمهوری اسلامی و اذعان به تفاوت‌های عقیدتی آن با ایالات متحده آمریکا باشد و بدون کوچک‌ترین ربطی به بحث روابط ایران و آمریکا و حتی در جهت عکس بهبود روابط برای تقویت و توسعه ایران به کار آید:

1. چرا با گذشت سی سال از حیات جمهوری اسلامی و با وجود آنکه رهبران این نظام خود از سران حزب (جمهوری اسلامی) بودند هنوز ایران فاقد نظم و نظام حزبی است؟ در ماه‌های اخیر سرشناس‌ترین اصولگرایان مانند علی لاریجانی و غلامعلی حدادعادل صراحتاً از فقدان نظام حزبی در کشور گله کردند، فقیری که کشور را با تحولات پیش‌بینی‌ناپذیر، تغییرات سینوسی و مخاطراتی ناشی از بحران کارآمدی روبه‌رو کرد که گاه موجودیت نظام سیاسی را در خطر قرار می‌داد. به راستی اگر در ایران نظام حزبی برقرار بود رئیس‌جمهور سابق، سیدمحمدخاتمی می‌توانست از یاران خود گله کند که با او هماهنگ نیستند یا هوادارانش می‌توانستند از او انتقاد کنند که به وعده‌های خود عمل نکرده است؟ اگر در ایران نظام حزبی برقرار بود محمود احمدی‌نژاد می‌توانست اینگونه خارج از صف به قدرت برسد و با اراده شخصی نیمی از کابینه را تغییر دهد؟

2. چرا با گذشت به طور تقریبی هر سال یک انتخابات در ایران هنوز معیار و ملاک نامزدی در انتخابات مختلف روشن نیست و بسیاری از افراد به صورت یک در میان یا به تناسب زمان اجازه ورود به انتخابات نامزدی را می‌یابند؟ آیا نمی‌توان با تعریف ضوابط یا صحنه گذاشتن بر عرف عمومی تصویری روشن از نامزدی در انتخابات به دست داد تا از موضع حفظ نظام و حریم شورایی نگرهان حتی آن را در معرض داوریهایی متناقض درباره نامزدها قرار نداد؟

3. اصول نظام سیاسی آمریکا روشن است. اما آیا اصول نظام سیاسی ایران هم تعریف شده است؟ آیا درباره اصل ولایت فقیه، اقتصاد اسلامی، حکومت قانون، آزادی بیان و... تعریف مشترکی وجود دارد؟ آیا بین مشی اقتصادی نظام در دهه 60 و مشی اقتصادی آن در دهه 70 و نیز امروز وجه اشتراکی وجود دارد در حالی که هر یک خود را نظام اقتصاد اسلامی می‌خوانند.

4. آیا نظام سیاسی ایران از نخبگان سیاسی خود حمایت می‌کند؟ آیا سعی می‌کند آلت‌رناتیوهای درونی خود مانند اوباما را پرورش دهد؟ آیا سعی می‌کند با اصلاح مشکلات داخلی نخبگان خود از حذف آنان به وسیله

یکدیگر جلوگیری کند؟ چگونه است که يك مدیر شهري در آغاز دهه 70 با حمایت همه ارکان نظام به چهره اول و امید آینده کشور تبدیل می‌شود و در پایان همان دهه به زندان می‌رود؟

5. آیا همان‌گونه که در آمریکا رسانه‌ها (که همه غیردولتی‌اند) اصول نظام سیاسی را رعایت می‌کنند و با سرمشق حاکم نمی‌جنگند، نظام سیاسی ایران نیز توانسته است با رسانه‌ها به تفاهم برسد و در چارچوب مشخص ضمن آنکه از وفاداری آنها به نظم سیاسی مطمئن شود آزادی و اختیار عمل آنها را هم تضمین کند؟ آیا رسانه‌های ایران حق دارند همان‌گونه که رسانه‌های آمریکا نقش نظارتی بزرگی در این جمهوری بر عهده دارند، این نقش را برای پاسداری از نظم سیاسی موجود بر عهده گیرند و بدگمانی حاکمیت را برنیاکنند؟ اما نقد نظم سیاسی ایران فقط نقد حاکمیت نیست، نخبگان سیاسی هم تلاشی برای ایفای نقش خود به عنوان سیاستمداران حرفه‌ای نمی‌کنند:

- ایرانیان از فقر سیاستمداران حرفه‌ای رنج می‌برند. همه سیاستمداران ما در حرف مدعی گریز از سیاست هستند. سعی می‌کنند خود را زاهد نشان دهند و از قدرت بیزار. اما در عمل مشتاق‌ترین فرد نسبت به قدرت هستند. جاه‌طلبی پنهان دارند اما ادعای درویشی می‌کنند. خود را از جنس اهل فرهنگ می‌خوانند اما مشتاق قدرت هستند.
 - ایرانیان از حزب گریزان هستند. رفتار حزبی را به معنای پیروی از دیگران و دون‌شأن خود می‌دانند. به تکیه افتخار می‌کنند و چون رای مردم را به دست می‌آورند آن را مرهون خویش می‌شمارند نه مدیون جمعیتی از همراهان که به آنان رای می‌دهند.
 - ایرانیان از تفاوت می‌هراسند. ترجیح می‌دهند هم‌رنگ جماعت شوند تا اینکه حرفی متفاوت بزنند. تابع جو عمومی هستند و تحمل پرداخت هزینه برای حرف‌های متفاوت را ندارند. سیاستمداران ایرانی در خلوت خود عامه‌گرا هستند و با عادات عمومی مردم زندگی می‌کنند اما در جلسات خویش را روشنفکری تمام‌عیار معرفی می‌کنند.
 - سیاستمداران ایرانی عاشق کلیات هستند. از ورود به جزئیات هراس دارند. هرگز سعی نمی‌کنند درباره موضوع مشخص، موضع مشخص بگیرند. ترجیح می‌دهند برای اظهار فضل هم که شده از آغاز تاریخ و مقدمات فلسفه شروع کنند و به امروز ختم کنند اما درباره هیچ چیز روشنی حرف نزنند. نظریه‌پردازی درباره سازندگی و اصلاحات و عدالت را بر حرف زدن درباره جاده شمال، بازداشت يك روزنامه‌نگار یا کاهش ارزش پول ترجیح می‌دهند؛ وظایفی که دقیقاً بر عهده يك سیاستمدار است.
 - سیاستمداران ایرانی حافظه خوبی دارند و اینجاست که نقطه قوت آنها به نقطه ضعفشان بدل می‌شود. حافظه‌ای که به جای درس‌آموزی از گذشته به انبار کینه تبدیل می‌شود. سیاستمداران ایرانی هرگز چیزی را فراموش نمی‌کنند. همیشه فکر می‌کنند روزی برای انتقام وجود دارد و همیشه در فکر آن روز هستند. بر گذشته‌ها صلوات نمی‌فرستند، از نعمت فراموشی برخوردار نیستند چنان که اختلاف‌های شخصی را حتی بر اختلاف‌های فکری ترجیح می‌دهند.
- اعتراف می‌کنم پرسش من در نوروز 1387 درباره اینکه اوامای ایران کیست؟ پرسش بی‌حاصلی بود. ایران اوامایی ندارد. نه اصلاح‌طلبان و نه اصولگرایان. ایالات متحده آمریکا مظهر امپریالیسم، استعمار نو، تبعیض نژادی مدرن، سرمایه‌سالاری، فردگرایی و دشمنی با نظام سیاسی ایران است. اما در درون خود این امکان را ایجاد کرده است که هر از گاهی با لینکلن یا کندي یا اواما چهره خود را بازسازی کند.

آمریکایی‌ها دشمن خارجی بسیار دارند اما دشمن خانگی ندارند. آنان دشمنان خانگی خود را به دوستان ابدی بدل کرده‌اند. اجداد او‌باما 200 سال پیش اگر در آمریکا می‌زیستند برده‌هایی بیش نبودند اما امروز بازمانده آن بردگان رئیس‌جمهور آمریکا می‌شود. برده‌ای ارباب شد. آنان دشمنان را به دوستان تبدیل کرده‌اند چرا ما دوستانمان را به دشمنان تبدیل می‌کنیم.